



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۵

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق حکمت

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۴۰۳، ص ۵۹ تا ۷۴



نسبت وجود رابط با اجزاء قضیه از دیدگاه علامه طباطبائی رحمه الله و امام خمینی رحمه الله

محمد پورفیاض  استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم

Mpourfayaz@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

علامه طباطبائی معتقد است که از سویی، وجود ربطی در خارج هست نه در ذهن، زیرا وجودات فینفسه در خارج با یکدیگر مرتبطاند و این ارتباط نیازمند عامل مرتبطکننده است. از سوی دیگر، نسبت حکمیه جزئی از قضیه نیست و حکم که فعل نفس است، عبارت از جعل محمول برای موضوع و جزئی از تمام اقسام قضایای موجهه است. همچنین به دلیل خارجی بودن مقولات عشر و روابط میان آنها، اعتقاد ایشان به تحقق خارجی وجود رابط، با فرض تحقق خارجی طرفین است و در نتیجه، حتی در صورت تحقق خارجی کیفیات محسوس و نفسانی و معقول ثانی یا عرض تحلیلی بودن سایر مقولات عرضی و بر اساس دلیل تحقق خارجی وجود رابط، وجود رابط نیز در خارج ضرورتاً محقق است. امام خمینی نیز که به تفرع تمام قضایا بر واقع معتقد است و از سویی تمام قضایای غیر مؤول را در خارج و ذهن فاقد نسبت و ربط دانسته است، از سوی دیگر به تحقق وجود ربطی با نظر دقیق برهانی در قضایا و مغفولعنه نبودن معانی حرفی معتقد است و در نتیجه، دیدگاه ایشان در این باب با دیدگاه علامه طباطبائی هماهنگ است.

کلیدواژه: وجود رابط، اجزاء قضیه، علامه طباطبائی، امام خمینی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله جوادی آملی.

مقدمه

از سویی مشهور منطقیون پس از تقسیم علم حصولی به تصور و تصدیق، منطق را در دو بخش تصورات و تصدیقات تدوین نمودند و پس از ورود به بخش تصدیقات و بیان تعریف قضیه به حمل اولی، اجزاء قضیه به حمل شایع را برشمردند. از سوی دیگر، اتحاد موجودات ماهوی با یکدیگر (که حلال بعضی از مسائل فلسفی است)، مورد توجه فلاسفه مسلمان بوده و از متحدکننده به وجود رابط یاد شده است. به نظر می‌رسد که میان عنصر "رابطه" یا "نسبت حکمیه" در قضایا به عنوان عامل اتحاد و ارتباط موضوع و محمول و "وجود رابط" به عنوان عامل اتحاد موجودات خارجی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. این نوشتار برای کشف نسبت میان این دو مؤلفه و پس از تحلیل دیدگاه علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ه. ش) و امام خمینی (۱۲۸۱-۱۳۶۸ ه. ش) رضوان الله تعالی علیهما (که به ادعای نگارنده از دقیق‌ترین نظریات در این باب است)، این دو دیدگاه را با یکدیگر مقایسه نموده و وجوه تشابه و تفاوت آن‌ها را برشمرده است.

۱. دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه در باب نسبت وجود ربطی با اجزاء قضیه

علامه طباطبایی رحمته الله علیه از معدود فلاسفه‌ای است که تفاوت حقایق با اعتباریات و عین با ذهن را به طور نظام‌مند تلقی فرموده و میان لوازم و احکام هر یک از آن‌ها به درستی تفکیک نموده است؛ به همین جهت، نظریه ایشان در باب نسبت وجود ربطی با اجزاء قضیه، از دقت خاصی برخوردار است.

۱/۱. تقریر مدعای علامه طباطبایی رحمته الله علیه

در این بخش ابتدا دیدگاه علامه طباطبایی در خصوص وجود رابط و اجزاء قضیه را تشریح نموده، سپس رابطه این دو مسئله از دیدگاه ایشان را بررسی می‌کنیم.

۱/۱/۱. برهان اثبات وجود رابط

مرحوم علامه استدلالی در باب وجود ربطی دارد که در کتاب "بدایة الحکمة" و "نهایة الحکمة" خود بر پایه آن، اثبات وجود ربطی کرده است. به بیان ایشان، هرگاه دو وجود محمولی و فی نفسه داشته باشیم و این دو وجود محمولی با هم ارتباط داشته باشند، عامل این ارتباط، وجود دیگری است که از جنس آن دو وجود نیست، زیرا اگر این وجود ثالث نیز وجود محمولی داشته باشد (یا به اصطلاح هل بسیطه داشته باشد)، برای ارتباط خودش با هر یک از طرفین نیازمند وجود دیگری خواهد بود و آن وجود نیز نیازمند وجود دیگری برای ارتباط خواهد بود و به همین

صورت تسلسل به وجود می‌آید. به این وجود ثالث که ارتباط بین دو وجود محمولی را تأمین می‌کند، وجود ربطی می‌گویند (طباطبائی، ۱۴۲۰ق: ۴۹).

علامه در این مقام، توجّهی به حیث قضیه ندارد، بلکه استدلال ایشان با قطع نظر از ذهن و خارج مربوط به هر وعائی است که چنین سیری داشته باشد. البته وقتی مبانی دیگر ایشان را در کنار این استدلال قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم که مقصود اصلی ایشان از این استدلال، خارج و محکی قضایا است و در مسلک استدلالی ایشان، در خارج و محکی، موضوع پیدا می‌کند. همچنین، توجّه به این مطلب ضروری است که اگرچه عبارات ایشان در ابتدای بحث، موهوم این مطلب است که استدلال در ظرف قضایاست ولی بادقت و تأمل در ادامه عبارات و همچنین فروعی که در کتاب نه‌ایة الحکمة خود مطرح کرده است، درمی‌یابیم که استدلال، هیچ نظر به خصوصی به وعاء قضیه و معقولات ندارد و همان‌گونه که اشاره شد، نه تنها حیث قضیه مقصود نیست، بلکه با توجه به سایر مبانی ایشان، مشخص می‌شود که تنها موضوع این استدلال، خارج است. ایشان در فرع اول بیان می‌کند که ظرفی که وجود رابط در آن محقق می‌شود، همان ظرفی است که وجود طرفین آن محقق شده است (همو، ۱۳۸۸، ۱: ۵۰) و از فرع دوم و سوم نیز این مطلب به دست می‌آید (همان: ۵۱).

۱/۱/۲. تحلیل اجزاء قضیه

علامه طباطبائی در باب قضایا و اجزاء قضیه مبنای دقیقی دارند. فهم دقیق این مبنا، در گرو فهم نظریات متقدّمین و متأخّرين از منطق دانان و فلاسفه است، به این معنی که وقتی نظرات را در باب اجزاء قضیه به دقت بررسی نموده و سپس به استدلال علامه در این باب نظر می‌کنیم، به اهمیت و دقت آن پی خواهیم برد، لکن از آنجاکه ظرف اصلی این نوشته را مختار ایشان قرار داده و اشکالات و نقوض شاگردان ایشان را در ادامه دنبال خواهیم کرد، مجالی برای بیان نظرات متقدّمین وجود ندارد و تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که اهل فن در این باب تفصیلات مختلفی را ارائه داده‌اند عده‌ای بین بسیطه و مرکّبه فرق گذاشته‌اند و عده‌ای دیگر تکلیف قضایا را با نظر به محکی آنها روشن کرده‌اند. لکن عمده نزاع در این باب، وجود نسبت حکمیه و همچنین تحلیل ماهیت حکم است. نسبت حکمیه فی الواقع، تصوّر نسبت است که عده‌ای آن را برای حکم کردن ضروری دانسته‌اند که مرحوم علامه چنین نظری ندارند.

مختار ایشان در باب اجزاء قضیه این است که جمیع قضایای موجه اعم از هلیات بسیطه و مرکّبه، سه جزء دارند: موضوع، محمول و حکم. این حکم، نه جزء مقولات عرضیه است و نه جزء تصوّرات ذهنیه، بلکه فعل نفس است، به این صورت که نفس، محمول را برای موضوع جعل می‌کند و این فعل خارجی نفس، همان حکم است که در آن نیازی به تصوّر نسبت حکمیه نیست (طباطبائی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۶۵). با این تحلیل، حکم به نسبت حکمیه تعلّق ندارد و نسبت حکمیه جزء اجزاء قضیه نیست. این نسبت حکمیه، فقط در قضایای نظری به علت تردّد نفس پیش می‌آید،

به این معنی که نفس در قضایای نظری به تصوّر نسبت حکمیه اضطرار پیدا می‌کند که در اینجا نیز نسبت حکمیه جزء قضیه نمی‌شود، بلکه لازم مقارن قضیه است؛ در نتیجه، تصوّر ارتباط محمول با موضوع در قضایای نظری نیز آن را جزء قضیه نمی‌کند، بلکه از شئون نفس و حکم می‌شود (همان). بنا بر مطالب فوق، همه قضایای موجه دارای ۳ جزء هستند: موضوع، محمول، حکم. در قضایای نظری نیز نسبت حکمیه از باب اضطرار نفس به عنوان شأن حکم وجود دارد که در این دسته از قضایا نیز، جزء اجزاء قضیه نمی‌باشد. در قضایای سالبه، قضایا متشکل از ۲ جزء موضوع و محمول هستند. در این دسته از قضایا، حکم نیز وجود ندارد، زیرا با تحلیلی که به عنوان فعل نفس ارائه شد، اذعان می‌کنیم که چنین فعلی در قضیه سالبه نیست، خبری از توحید موضوع و محمول نیست و نفس پس از تصوّر موضوع و محمول، توقّف می‌کند و این به معنای عدم الحکم است؛ لذا در قضایای سالبه، سلب الحمل مطرح است (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۸، ۲: ۵۵).

۱/۱/۳. نسبت وجود رابط با اجزاء قضیه از منظر علامه طباطبایی

باتوجه به مبنای علامه در باب معقولات، محکیات و قضایای ذهنی، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. وعاء خارج: وجود ربطی در جایی که ۲ ماهیت داشته باشیم که با هم ارتباط داشته باشند، مطرح است و این استدلال با آن ۲ مقدمه مذکور، متقن و محکم است و هیچ ارتباطی با حیث قضایا ندارد.
۲. وجود ذهنی: در قضایای موجه، مفهوم موضوع، مفهوم محمول و مفهوم حکم وجود دارد که مفهوم حکم جوش بین موضوع و محمول را به عهده دارد و در اینجا نیز فقط به حیث قضیه نظر کرده ایم و توجهی به خارج و محکی این قضایا نداریم.
۳. وجود فی الذهن: حکم به عنوان معلول نفس، یک وجود فی الذهن دارد و تصوّر موضوع و محمول نیز هر کدام یک وجود فی الذهن دارند که اگر این تصوّرات، صدوری باشند معلول نفس خواهند بود و ربط یک طرفه خواهند داشت و اگر حلولی باشند، به عنوان کیف نفسانی، ربط دو طرفه خواهند داشت و برهان وجود ربطی علامه در بخش اول مبانی ایشان بین تصوّر این موضوع و محمول با نفس (هر کدام به صورت جداگانه با نفس) در اینجا جاری است. وجود فی الذهن نسبت حکمیه نیز در قضایای نظری از باب اضطرار نفس وجود دارد که لازم مقارن قضیه است.

۱/۲. اشکالات وارده بر نظریه علامه و پاسخ آنها

چنان‌که سابقاً اشاره شد، دو شاگرد بزرگوار علامه طباطبایی یعنی آیت‌الله مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹ هـ. ش) و آیت‌الله جوادی آملی (۱۳۱۲ هـ. ش) اشکالاتی را بر نظریه استاد خود وارد نموده‌اند که هم اکنون از نظر می‌گذرانیم.

۱/۲/۱. اشکالات آیت‌الله مصباح یزدی بر نظریه علامه

اصل نظریه و مختار آیت‌الله مصباح یزدی در باب وجود ربطی و اجزاء قضیه، مبتنی بر ۲ دسته اشکالی است که به مشهور کرده است. در این بخش، ابتدا اشکالات ایشان به مشهور و علامه را مطرح کرده و پس از بررسی مختار ایشان، به پاسخ اشکال ایشان می‌پردازیم.

ایشان ۲ دسته اشکال بر مشهور و علامه دارد:

الف: اشکال اول: قضیه به‌عنوان معقول ثانی منطقی، امری کاملاً ذهنی است که خصوصیات و احکام خاص خود را دارد و خارج نیز یک حقیقت واقعی است که خصوصیات و احکام آن مخصوص وعاء خودش است؛ لذا تسری احکام این دو ظرف و یا با نظر کردن به ظرف دیگر درباره وعاء دیگر سخن گفتن، از مصادیق بارز خلط ذهن و عین است. ایشان با این محور، در ۲ بحث به نقد مشهور و همچنین علامه طباطبائی پرداخته و بیانات آن‌ها را ناشی از خلط ذهن و خارج تلقی کرده است:

۱. باب اجزاء قضیه: ایشان نظر مشهور در این باب را ناشی از خلط مذکور دانسته است. توضیح اینکه: مشهور بر این نظرند که هلیات بسیطه و حمل اولی فاقد نسبت هستند. در واقع، آن‌ها به واقع و خارج این قضایا نظر کرده اند و چون در محکی این قضایا دوئیتی وجود ندارد و وحدت مطرح است، ربط در وعاء خارج منتفی است و بر همین اساس، ربط در این دسته قضایا را نیز منتفی دانسته اند، در حالی که این سخن که مربوط به متن واقع است، ارتباطی به حیث قضیه ندارد و قضیه به‌عنوان یک معقول ثانی منطقی، خصوصیات خاص خودش را دارد (مصباح یزدی، ۱۴۰۱، ۱: ۱۷۹). قوام هر قضیه ای به حکم است و خود حکم به نسبت حکمیه تعلق دارد؛ لذا هر قضیه ای اعم از بسیطه و مرکبه، اولی و شایع، موجب و سالبه، دارای ۴ جزء است: موضوع، محمول، حکم، نسبت حکمیه (همو، ۱۳۹۳: ۸۰).

۲. باب اشتراک معنوی وجود ربطی و وجود محمولی: آیت‌الله مصباح، سخن گفتن از اشتراک معنوی وجود ربطی و محمولی را نیز ناشی از خلط خارج و ذهن می‌داند و اصل استدلال علامه در باب وجود ربطی را بر همین اساس رد می‌کند. ایشان استدلال علامه در باب وجود ربطی را سرایت احکام ذهن به خارج تلقی کرده و اینگونه اشکال گرفته اند: در هل مرکبه، یک موضوع، یک محمول و یک نسبت وجود دارد. این نسبت که در زبان فارسی از آن تعبیر به «است» می‌شود، مربوط به وعاء ذهن است، ولی مشهور و از جمله علامه، با انطباق موضوع و محمول در خارج، نسبت بین این دو را نیز به خارج برده اند و از آن به «وجود ربطی» تعبیر کرده اند، یعنی بازاء موضوع، یک مطابق هست و بازاء محمول نیز یک مطابق هست و بر این اساس، بازاء «است» و یا همان نسبت در قضیه، یک مطابقی در خارج است که به آن وجود ربطی می‌گویند. مشهور بر این اساس، وجود ربطی را عینی کرده اند و آن را با وجود فی‌نفسه مشترک معنوی دانسته اند و علامه طباطبائی نیز با این رویکرد، اثبات وجود ربطی در خارج کرده

و برهان خود را استوار نموده است، اما این مصداق بارز خلط خارج و ذهن است و ملاصدرا نیز با دقت در همین مطلب، به اشتراک لفظی وجود ربطی و وجود محمولی حکم نموده و در دام چنین خلطی نیفتاده است. وجود ربطی، نهایتاً بر اتحاد مصداقی موضوع و محمول دلالت می‌کند و این غیر از ثبوت عینی ربط است؛ لذا گرچه ربط در قضیه وجود دارد، ولی این امر مربوط به وعاء قضیه است و در خارج طبق برهان اصالت وجود صدر المتألهین، ربط را با امکان فقری تصویر می‌کنیم و با اثبات ربط یک‌طرفه، دیگر مجالی برای سخن گفتن از ربط دوطرفه نیست و هر گونه استدلال و سخن ناشی از رسوبات اصالت ماهیت است، در حالی که اصالت وجود دیگر جایی برای این مطالب باقی نمی‌گذارد؛ در نتیجه، قول به اشتراک معنوی بین وجود ربطی و وجود محمولی و اصل برهان علامه در باب وجود ربطی، صحیح نیست (همان: ۷۸).

ب: اشکال دوم: در خارج، اصلاً طرفینی وجود ندارد و عرض از مراتب وجود جوهر است. همان‌گونه که در انتهای اشکال اول نیز اشاره شد، بر طبق اصالت وجود، در خارج، ربط، یک‌طرفه است؛ بنابراین، حتی اگر از اشکال قبل هم صرف نظر کنیم و استدلال علامه طباطبائی را خلط ذهن و خارج ندانسته و بیان ایشان را بالمره مربوط به خارج بدانیم، از آنجا که مصداق و موضوعی در خارج ندارد، لغو خواهد بود، چرا که خود علامه قبول دارد که عرض از مراتب وجود جوهر است و براین اساس، عرض با جوهر، ربط یک‌طرفه دارد و استدلال علامه که اثبات ربط طرفینی، و موضوعش ارتباط جوهر با عرض بود، لغو خواهد بود (همان).

بنا بر مطالب فوق، آیت الله مصباح معتقدند که اولاً علامه خلط ذهن و خارج کرده است و ثانیاً استدلال علامه اصلاً در خارج مصداق ندارد، چون عرض از مراتب وجود جوهر است و ربط براین اساس یک‌طرفه است و دو وجود محمولی فی نفسه وجود ندارد. جمع‌بندی مختار ایشان به این صورت است که در خارج طبق اصالت وجود، ربط طرفینی منتفی است، وجود ربطی به این صورت، وجود خارجی ندارد و طبق امکان فقری، ربط یک‌طرفه است. در باب أجزاء قضیه نیز تمام قضایا چهار جزئی هستند، زیرا قوام هر قضیه به حکم است و حکم به نسبت حکمیه تعلق می‌گیرد؛ لذا در کنار موضوع و محمول، حکم و نسبت حکمیه به عنوان دو جزء دیگر تشکیل دهنده هر قضیه‌ای هستند. در اینجا هیچ فرقی بین سالبه، موجب، هل بسیطه و مرکبه نیست. البته ایشان برای اثبات نسبت حکمیه در حمل اولی، هل بسیطه و اعلام توضیحات و دلایلی را مطرح کرده است که برای جلوگیری از اطالة کلام از طرح آنها خودداری نموده و مختار نهایی ایشان را مطرح کرده‌ایم.

۱/۲/۲. پاسخ به اشکال آیه الله مصباح

باتوجه به بخش اول این فصل که به تبیین و تفهیم نظر علامه پرداخته شد، اشکال اول آیت الله مصباح به علامه منتفی است، زیرا همان‌گونه که مطرح شد، علامه در برهان وجود ربطی به خارج نظر کرده و فرمایش ایشان ارتباطی

به حیث ذهنی قضیه ندارد. هرچند ابتدای عبارات ایشان چنین وهمی را برای خواننده ایجاد می‌کند، ولی در ادامه کاملاً روشن است که بیان ایشان با آن دو مقدمه مذکور، ارتباطی به حیث قضیه ندارد و تفسیری که آقای مصباح داشته و چگونگی سرایت احکام ذهن به عین را تشریح کرده است، به هیچ وجه در کلام علامه وجود ندارد. در واقع، تفسیر ایشان از برهان علامه، راه نسبت دادن خلط را باز کرده است، درحالی که مرحوم علامه تکلیف خارج را با تمسک به قضیه روشن نکرده و با قطع نظر از ذهن یا خارج، برهان وجود ربطی را اقامه کرده است.

در مورد اشکال دوم ایشان نیز سه ملاحظه وجود دارد:

الف: سخن گفتن از امکان فقری و تبیین ربط یک طرفه بنا بر اصالت وجود، هیچ خدش‌های به استدلال علامه وارد نمی‌کند، زیرا بیان علامه و آیت‌الله مصباح در دو فضای دقیق و ادق است و این سخن نیز ناشی از عدم دقت در برهان علامه است. مجدداً اشاره می‌کنیم که مقدمات برهان وجود ربطی علامه، منوط به دو وجود فی نفسه و پذیرفتن خارجی شدن مقولات عشر است. اگر این دو مقدمه را بپذیریم، باید به نتیجه‌ای که علامه مطرح کرده‌اند، تن دهیم و قبول نداشتن این دو مقدمه، موجب ردّ این برهان نمی‌شود؛ بنابراین، اگر مقولات عشر را به عنوان وجودات فی نفسه در خارج بپذیریم و بخواهیم از ارتباط دو وجود فی نفسه سخن بگوییم، باید وجود ربطی را بپذیریم. در اینجا نیز باید توجه داشت که این بیان در فضای متوسط اصالة الوجود است و ارتباطی به حیث امکان فقری و ربط یک طرفه با تفصیل خاص خودش ندارد.

ب: اگر آیت‌الله مصباح با این دو فرض و دو مقدمه علامه، به ایشان اشکال می‌کند (که باید با این فرض در مورد استدلال علامه نظر داد)، در واقع به خودش اشکال کرده است، زیرا با توجه به مختار ایشان در مقولات عشر، استدلال علامه محکم خواهد بود.

توضیح اینکه، آیت‌الله مصباح نظراتی در باب مقولات عشر ارائه کرده است. ایشان مقولات هفت گانه نسبی را معقول ثانی فلسفی دانسته و ماهیت و معقول اولی بودن را از این دسته نفی می‌کند. کمیّت متّصل و کیفیت مختصّ به آن را از عوارض تحلیلی می‌داند و از بین مقولات عرضیه فقط کیف نفسانی و کیف محسوس را عرض خارجی دانسته و فقط در این دو نوع، با مشهور همراه شده‌اند. حال اگر بخواهیم طبق مختار خود ایشان به خارج نظر کنیم، وقتی کیف محسوس به عنوان یک عرض خارجی وجود فی نفسه در خارج دارد و از طرفی جوهر جسمانی نیز به عنوان یک وجود فی نفسه در خارج مطرح است، در صورتی که بین کیف محسوس و جوهر جسمانی ارتباطی وجود داشته باشد، این ارتباط محقق نخواهد شد، مگر با قول به وجود ربطی. پس نه تنها اشکال ایشان به علامه وارد نیست، بلکه استدلال علامه به عنوان یک امر ضروری در مبانی ایشان باید مورد توجه قرار گیرد و ردّ این برهان فی الواقع اشکال به خود است. وقتی کیف محسوس و کیف نفسانی در خارج به عنوان وجود فی نفسه هستند و بخواهند با وجود جسمانی و جوهر نفسانی ارتباطی داشته باشند، باید از ربط طرفینی سخن گفت (مصباح یزدی،

۱۴۰۱، ۲: ۲۵۳). در این فضا طبق ادبیات آیت‌الله مصباح، دیگر عرض از مراتب جوهر نیست و ربط یک‌طرفه منتفی است؛ با این توضیح، روشن شد که ربط یک‌طرفه و این که عرض از مراتب وجود جوهر است، نمی‌تواند به برهان علامه خدشه‌ای وارد کند و حداقل طبق مبنای ایشان، موردی یافت می‌شود که نیازمند ربط طرفینی است و در این صورت، استدلال علامه لغو نخواهد بود و این اشکال نیز منتفی است.

ج: بیان قبلی مربوط به مبانی آیت‌الله مصباح بود، اما در مبنای علامه، تمام اعراض از مراتب وجود جوهر هستند و با این بیان، سؤالی به وجود می‌آید که چگونه برهان وجود ربطی علامه در این فضا موضوع و مصداقی پیدا می‌کند؟ باید بدانیم که مرحوم علامه طباطبایی نه تنها بین وجود ربطی و این که عرض از مراتب وجود جوهر است تهافتی نمی‌بیند، بلکه از نتایج قهری اثبات وجود ربط این است که عرض از مراتب وجود جوهر است. این دقت و تأمل در بخش بعدی و ذیل نظر آیت‌الله جوادی آملی توضیح داده خواهد شد.

بنا بر مطالب مذکور، برای رفع اشکال ایشان به علامه، نمی‌توان با این حدّ وسط که ذهن از مراتب خارج است، مسئله را حلّ نمود و پاسخ داد که چون ذهن از مراتب واقعیت مطلقه است، وجود ربط در ذهن به معنای وجود ربط در خارج است، زیرا اصل استدلال علامه مربوط به خارج مقابل ذهن است نه خارجیت مطلقه، و چنین پاسخی به نوعی فرار از اشکال و پذیرفتن آن است.

شایان توجه است که مرحوم علامه، وجود ربطی را در خارج با برهان خودش پیاده کرد، در قضایا نیز منکر نسبت حکمیه و ربط در قضایا شد و حکم به هوهویت را تنها رکن، غیر از موضوع و محمول قلمداد کرد، لکن سؤالی پیش می‌آید که در این فضا، دیگر چه دلیلی وجود دارد که ذیل عنوان وجود ربطی در نه‌ایة الحکمه به کرات سخن از نسبت در قضایا را به میان آورده است؟ باید توجه داشت که مقصود این سؤال، همراهی با اشکال آیت‌الله مصباح نیست، بلکه بادقت در مجموع مبانی علامه، روشن می‌شود که سخن از ذهن و قضیه در اینجا بی‌اثر است، مخصوصاً در فرع سوم و چهارم که ربط به حسب اعتبار ذهنی را به میان می‌آورد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱: ۵۱) و همین امر نیز مؤیدی برای آیت‌الله مصباح شده است و پس از تبیین نسبت حکمیه در قضایا به عنوان جزء چهارم، استثنای علامه (الا بحسب الاعتبار الذهن) را مؤیدی برای وجود نسبت و ربط در قضایا دانسته است. شاید بتوان توجیهی از این عبارات علامه ارائه داد و آن این است که مقصود ایشان، امکان اعتبار ذهنی نسبت و ربط بین موضوع و محمول است و این امکان داشتن اضافی، با مبنای مختار و اجزاء آن نیست؛ البته این توجیه نیز خالی از وجه نیست. همچنین لازم به ذکر است که همان‌گونه که در بخش اول مطرح شد، علامه تمام قضایا را فاقد نسبت حکمیه می‌داند و در قضایای سالبه علاوه بر این فقدان، وجود حکم را نیز نفی می‌کند. براین اساس، آیت‌الله مصباح نقدی کرده است که طبق این مبنا، مناط صدق و کذب در قضایای سالبه به چه صورت خواهد بود و قضیه‌ای که نه حکم دارد و نه نسبت، چگونه کاذبه و یا صادق خواهد بود؟ بررسی این سخن نیازمند طرح بحثی مجزا و مفصل تحت عنوان مناط صدق و کذب در قضایا است که در وسع این نوشته نمی‌گنجد.

۱/۲/۳. مواجهه آیت‌الله جوادی با علامه و آیت‌الله مصباح

آیت‌الله جوادی آملی در جلد اول و چهارم ریحی مختوم، به تبع ملاصدرا مباحثی را پیرامون وجود ربطی مطرح کرده است. گرچه بادقت و تأمل فراوان در عبارات ایشان مطلب صریحی پیرامون مختارشان در باب اجزاء قضیه وجود ندارد، لکن نکاتی را مطرح نموده است که به نسبت عنوان این نوشته و مباحث مطروحه، حائز اهمیت و قابل توجه است؛ لذا چند نکته مبتلا به از عبارات ایشان را ذکر می‌کنیم:

الف: آیت‌الله جوادی به‌خوبی بین نسبت حکمی، نسبت هوهویت و وجود ربطی تفکیک نموده و سهم هر یک را از متن واقع و ذهن مشخص کرده است. ایشان نسبت هوهویت را همانند علامه و حضرت امام در همه قضایای بسیطه و مرکبه دخیل نموده، نسبت حکمی را نیز همانند استادشان از شئون نفس و تصدیق معنی دانسته است و به این مطلب نیز اشاره کرده است که علامه، این نسبت حکمی را فقط در قضایای نظری به علت تردید و تأمل به‌عنوان شأن تصدیق معرفی کرده است (جوادی آملی، بی تا، ۱: ۵۲۲). البته ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که ایشان از هوهویت به‌عنوان نسبت هوهویت یاد می‌کند و مشخص نیست که مقصودشان حرفی بودن هوهویت است یا خیر؟! با این حال، این نقد از ایشان مرتفع است و علیرغم اینکه ایشان از «نسبت» هوهویت استفاده می‌کند، هوهویت را معنای حرفی نمی‌داند.

ب: ایشان توضیح دقیق و پخته‌ای پیرامون وجودات لغیره ارائه می‌دهد که تحلیل فروع وجود ربطی نهایتاً الحکمة علامه است (همو، بی تا، ۴: ۴۰۲). اینکه عرض از مراتب وجود جوهر است، نیازمند تحلیل و تفسیری است که در اینجا با استناد به عبارات آیت‌الله جوادی این تحلیل را تکمیل و پاسخ اشکال آیت‌الله مصباح را بیان می‌کنیم:

در واقع اصل اشکال در این باب، به این صورت است که در مثال زید قائم، محمول، عرض بوده و از آنجایی که وجود فی نفسه آن عین وجود لغیره آن است، بی‌نیاز از وجود ربطی است، زیرا طبق این بیان، عرض از مراتب وجود جوهر است و از همان جهت که برای موضوع خود هست، وابسته به موضوع بوده و ارتباط خود را با آن تأمین می‌کند، پس وجود ربطی در اینجا منتفی است.

اما اصل این بیان و تلقی‌ای که از عرض وجود دارد، صحیح نیست، زیرا اینکه وجود عرض از مراتب وجود جوهر است، به معنای نفی وجود محمولی عرض نیست، زیرا این فی نفسه لغیره بودن، به معنای دو وجود داشتن آن نیست تا براین اساس طبق حدّ وسط از مراتب جوهر بودن عرض، حکم به نفی وجود ربطی طرفینی بدهیم. عرض یا در اصطلاح توافق شده «وجود رابطی»، بیش از یک چهره ندارد و آن همان وجود فی نفسه است، لکن این وجود فی نفسه، قائم به خود نیست و قائم به غیر است، یعنی از یک طرف در ذات خود استقلال دارد و از طرف دیگر در عرصه وجود، قائم به غیر است؛ لذا وجود فی نفسه آن عین وجود لغیره اش است، همانند نوزادی که در ذات خود محتاج به غیر نیست و استقلال دارد؛ اما توان ایستادن بر پای خود را نیز ندارد. با این توضیحات، روشن شد که

گزاره "عرض از مراتب وجود جوهر است" به معنای نفی وجود محمولی عرض نیست تا بر طبق آن، ربط را یک طرفه معنی کنیم، بلکه وجود محمولی آن که عین وجودش از برای موضوع است، از بین نخواهد رفت. براین اساس، برهان وجود ربطی علامه پا به میدان گذاشته و حکم به وجود ربط طرفینی بین جوهر و عرض می‌کند، چرا که دو وجود محمولی مطرح است که این دو وجود محمولی با هم ارتباط دارند و این ارتباط حاصل نمی‌شود مگر با قول به وجود ربطی؛ بنابراین، برهان علامه در این فضا تام است.

ج: آیت‌الله جوادی توضیح می‌دهد که وجود ربطی غیر از نسبت حکمیه است. نسبت حکمیه، تصویری مانند تصوّر موضوع و تصوّر محمول است که از شئون و شرایط قضیه است، به نفس برای حکم کردن کمک می‌کند و با تفکیک تصدیق از قضیه، این مهم روشن خواهد شد (همو، بی تا، ۱: ۵۳۳). لکن در ادامه، ایشان مطلبی را می‌گویند که قدری عجیب به نظر می‌رسد و آن این است که به خلاف موضوع و محمول و وجود رابط که از اجزاء قضیه مرکبه اند، نسبت حکمیه، جزء قضیه نیست. در این سخن، اینکه ایشان وجود رابط را جزء اجزاء قضیه می‌دانند، نه تنها از علامه و امام فاصله گرفته است، بلکه تفکیک بین وجود رابط و نسبت حکمیه را بی ارزش کرده است، کما اینکه در ابتدای بحث نیز به جزئیت وجود ربطی در قضایا تصریح می‌کند (همان: ۵۲۲). با این سیر، باید گفت که بین بیان ایشان و آیت‌الله مصباح تفاوت ماهوی وجود ندارد، چرا که فی الواقع ایشان نیز وجود ربطی را جزء قضیه کرده است. گرچه همانگونه که در ابتدا بیان شد، تصریحی پیرامون اجزاء قضیه در کلام ایشان نیست، ولی بر اساس مطلب مذکور و همچنین مفروض دانستن حکم به عنوان جزء قضیه، می‌بایست مختار ایشان در باب اجزاء قضیه را تربیع قضیه تلقی کرد. با وجود چنین اشکالی در عبارت ایشان، نکته مذکور در بخش قبل، بیش از پیش پررنگ می‌شود و این سؤال بیشتر ذهن را آزار می‌دهد که علیرغم اینکه در فضای علامه، نسبت در قضایا منتفی است، دلیل اینکه ایشان در باب وجود ربطی چندین مرتبه بحث قضایا و اعتبار ذهنی را پیش می‌کشند، چیست؟ شاید همین مطلب موجب شده است که آیت‌الله جوادی از طرفی همانند استاد خود، نسبت حکمیه را از حریم قضیه خارج کند، ولی از طرف دیگر، وجود ربطی را با تمسک به بعض عبارات علامه در حریم قضیه داخل کند.

۲. دیدگاه امام خمینی در باب نسبت وجود ربطی با اجزاء قضیه

در مجموع بیانات حضرت امام، دو نظریه یافت می‌شود که در این بخش به هر یک از آنها می‌پردازیم:

۲/۱. انکار نسبت در حملات غیر مؤول

امام خمینی ذیل بحث وضع، مختار خود را در باب قضایا بیان کرده است و در همان مقام، بنا بر سیری که مقرر فرموده، تکلیف واقع و محکی این قضایا را نیز روشن نموده است. باتوجه به تفصیلی که ایشان ارائه کرده است،

مختار ایشان را با تقسیمات مختلفی می‌توان شرح داد. از جمله این تقسیمات، تقسیم چهارگانه خارجی، معقوله، لفظیه و ذهنیه و یا تقسیم حمل به اولی و شایع است، لکن بهترین تقسیمی که به نظر می‌رسد، تفصیلی است که در مناهج الوصول ذیل وضع هیئات ارائه فرموده است. در این نوشته نیز با تمسک به آن تقسیم، مختار ایشان را بیان می‌کنیم:

۲/۱/۱. حملیات فاقد ادات و حروف

در قضایای حملیه، یا ادات نسبت و حروف وجود دارد، یا قضیه، خالی از حروف و ادات است. در حالت دوم که قضایا خالی از ادات هستند، در تمام مراحل اعم از خارج و معقول و لفظ و در تمام تقسیمات اعم از حمل اولی و شایع بالذات و شایع بالعرض و در تمام هلیات اعم از بسیطه و مرکبه، ربط و نسبت منتفی است و این فتوا را با دید عرفی و عقلایی صادر می‌کنیم (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۸۷). ابتدا تکلیف محکی را روشن کرده و سپس وضعیت اقسام دیگر را شرح می‌دهیم:

در قضایای حملیه، یا حمل اولی است و یا حمل شایع. حمل شایع نیز یا شایع بالذات است و یا شایع بالعرض. عدم وجود نسبت در محکی حملیات اولی واضح است، زیرا موضوع و محمول در خارج عین یکدیگرند و تفاوت و تغایری به حسب نفس الامر و واقع ندارند تا نسبت و ربطی قابل تصور باشد. در شایع بالذات نیز مثل «البیاضُ أبيض» مسئله به همین صورت است و در خارج، ربط و نسبتی قابل تصور نیست و عینیت و اتحاد وجود دارد (همان).

در شایع بالعرض مانند «الجدارُ أبيض»، تفصیلی به وجود می‌آید و آن این است که مشتق که أبيض است، مرکب است یا بسیط؟ اگر مرکب باشد، به معنای ذات ثابت له البیاض خواهد بود و این «ذات» در واقع خود موضوع است که در این صورت نیز بین شیء و نفسش ربط قابل تصور نیست، زیرا ربط، فرع بر دوئیت است، اما اگر مشتق بسیط باشد، فرق مبداء و مشتق در به شرط لای و لاشروطی است، به این معنی که مبداء، به شرط لای از حمل و مشتق، لابه شرط از حمل است؛ در این صورت، این بساطت به این معنی خواهد بود که أبيض آبی از حمل و اتحاد نیست؛ لذا در این صورت نیز أبيض با جدار متحد است و وقتی سخن از اتحاد به میان می‌آید، ربط و نسبت جایی نخواهد داشت (همان: ۸۸-۸۹). امام در اینجا توضیحی اضافه می‌کند که در حالت اخیر، گرچه حقیقتاً أبيض با بیاض متحد است نه با جدار (و لذا دوئیت مطرح است و ربط پا می‌گیرد)، لکن این بیان با نگاه دقی و عقلی است. همانگونه که بیان شد، نگاه ما در این مقام عرفی و عقلایی است و عرف أبيض را متحد با جدار می‌بیند؛ بنابراین، با این توضیحات و با این بیان، بساط ربط و نسبت از تمام این اقسام برچیده شد (همان: ۸۹).

در تقسیم سوم نیز مسئله به همین صورت است: عدم وجود نسبت در هلیات بسیطه در خارج، امری واضح و

روشن است و اگر در خارج در هلیات بسیطه قائل به ربط شویم، زیادت وجود بر ماهیت پیش می‌آید، در حالی که چنین زیادتی در خارج وجود ندارد (همان: ۸۷). در هلیات مرکبه مثل «زید ممکن» نیز مسئله به همین صورت است و نسبت در خارج منتفی است، زیرا در فرض وجود نسبت، لازم می‌آید که امکان به عنوان یکی از امور عامه زائد بر موضوع خود باشد، در حالی که امکان در خارج زائد بر موضوع خود نیست (همان: ۹۰). امام با روشن کردن محکی این قضایا، استدلالی را مطرح می‌کند که جلاً للمشهور است و خود به چنین استدلال و سیری معتقد نیست و مختار و مبنای ایشان، همان تبادر و فهم عرفی است. ایشان استدلال کرده است که هرچه در متن واقع محقق است از جمله نسبت‌ها و ارتباط‌ها، در مرحله حاکیه نیز وجود دارد، به این معنی که اگر در خارج هوویت مطرح است، در ذهن و قضایای ذهنیه نیز هوویت مطرح است؛ اگر در خارج نسبت وجود دارد، در مرحله لفظ و معقول و ذهن نیز نسبت وجود دارد، زیرا امکان ندارد قضیه لفظیه ای که حاکی از واقع است، مشتمل بر امری باشد که آن امر در واقع و خارج نباشد و قضیه ذهنیه نیز که مفاد قضیه لفظیه در ذهن است نیز به همین صورت است؛ پس اگر در خارج هوویت مطرح است، لاجرم در قضیه لفظیه، ذهنیه و معقوله نیز هوویت مطرح است و وجود نسبت و ربط در این دسته از قضایا منتفی است (همان: ۸۷-۸۸).

بنا بر مطالب فوق، در جایی که ادات و حرفی در قضیه نباشد، وجود نسبت و ربط در جمیع مراحل قضایا منتفی است. در همه این مراحل هوویت وجود دارد و فقط در بخش خاصی از متن واقع می‌توان با برهان عقلی ربط و نسبت را پیاده کرد که در نگاه عرفی ما این امر مطرح نیست.

۲/۱/۲. نسبت در حملیات دارای ادات

در آن دسته از قضایایی که ادات نسبت وجود دارد، مسئله به گونه‌ای دیگر است. در مثال «زید علی السطح» حمل محقق نشده است و برای حملیه شدن آن یک ثابت یا کائن در تقدیر گرفته می‌شود؛ لذا به آن «حملیه مؤول» گفته می‌شود، چون در تقدیر حملیه می‌شود. در این دسته از قضایا، اگر ثابت یا کائن آورده شود، نسبت منتفی است و در اینجا نیز هوویت مطرح خواهد بود، ولی اگر به ظاهر قضیه تمسک کنیم، «علی» و هر ادات دیگری دال بر نسبت است. این قضایا به علت وجود ادات نسبت دلالت بر نسبت و ربط می‌کنند و به حکم تبادر در این قضایا ربط و نسبت مطرح خواهد بود (همان: ۸۹).

امام خمینی بر همین اساس و با همین نگاه عرفی و تبادری، در مورد مرکبات و جملات انشائی به قضاوت می‌نشیند؛ به عنوان مثال، مرکبات اضافی را نسبت تصویری و مرکبات وصفی را دارای هوویت تصویری می‌داند؛ برای مثال، عرف از «غلام زید»، «زید له الغلام» می‌فهمد و چون حالت تصدیقی و حملی آن دارای نسبت است، حالت مفرد بودن و تصویری آن نیز نسبت دارد؛ البته نسبت در اینجا تصویری است، چون حکمی در کار نیست.

همچنین، عرف اگر مثال «زید العالم» را که مرکب وصفی است، به صورت جمله و حملیه ببیند، «زید عالم» می‌فهمد؛ چون زید عالم هوهویت تصدیقیه دارد، در حالت مفرد بودن نیز هوهویت از نوع تصویری مطرح خواهد شد (همان: ۹۲). در باب انشاء نیز در جایی که انشاء با جملات خبریه باشد، هوهویت را قائل می‌شود و در جایی که انشاء با قضایای مؤول باشد، کون رابط را قائل می‌شود (همان: ۹۵-۹۶). به هر حال، آنچه که ایشان در نه‌ایة المطاف اثبات می‌کند، فی الواقع نقد مبنای مشهور است و این مطلب مشهور را که در انشاء نسبت نیست و در جملات خبریه نسبت وجود دارد، تقسیمی غلط و ناشی از عدم توجه به عنصر اعتباری قضیه می‌دانند.

۲/۱/۳. جمع بندی نسبت در حملیات غیر مؤول

پس مختار حضرت امام در باب قضایا به این صورت است که در جمیع قضایای غیر مؤول، هوهویت وجود دارد و چه در خارج و چه در باب قضیه، وجود نسبت و یا هر مفهوم معادلی از آن، منتفی است. ملاک و معیار در این حکم نیز تبادر و فهم عرفی است، گرچه از حیث عقلی می‌توان در بعضی از قضایای خارجیه، ربط را تصویر و اثبات کرد و از طرف دیگر در قضایای مؤول نیز با تمسک به ظاهر قضیه و با عینک تبادر، حکم به وجود نسبت و ربط می‌کنیم.

۲/۲. اثبات نسبت در قضایا

گرچه ایشان نسبت را به عنوان جزء قضیه منتفی کرد، ولی ذیل معانی حرفیه، با تنزل از مبنای خود و قبول نسبت در قضایا، اشکالی را به مشهور وارد دانسته و مطلب دقیقی را مطرح نموده است. در آنجا می‌فرماید که تفسیر مشهور از معانی حرفیه، تفسیر نادرستی است. اینکه «نسب و معانی حرفی، مغفول عنه، و صرفاً آلتی برای ملاحظه غیر هستند و از آنها خبر داده نمی‌شود»، سخنی فاسد و نادرست است؛ به عبارت دیگر، اگر وجود نسبت و معنای حرفیه را در قضیه بپذیریم، نمی‌توان آن‌ها را مغفول عنه تلقی کرد، زیرا در اغلب موارد، مقصود بالافهام هستند و مقصود اصلی متکلم قرار نمی‌گیرند و اینکه تعقل این معانی به تبع غیر است، به معنای مغفول عنه بودن این معانی نیست (همان: ۹۹).

لذا بر فرض قبول وجود معنای ربطی و نسبت در قضایا، این نسب مندرک در طرفین نیستند، بلکه عند العقلا غالباً مقصود بالافهام هستند و مورد توجه قرار می‌گیرند؛ مثلاً در «زید فی الدار»، غرض افهام، کون رابط است و لذا گرچه خبر دادن از این معانی مستقلاً امکانپذیر نیست، ولی اخبار اعم از این حالت است و هیچ مانع عقلی در اخبار از این معانی وجود ندارد، لکن این اخبار به تبع معانی اسمیه است؛ به عنوان مثال، در قضیه «ضربت زیداً فی الدار» غرض، افهام حدوث ضرب در خانه است و حدوث، یک معنای حرفی است که وجدان در این جا به خبر دادن از این معنای حرفی شهادت می‌دهد (همان: ۱۰۰).

۳. مقایسه دیدگاه علامه طباطبایی (ع) با امام خمینی (ع)

در بررسی نظریات اعلام مذکور در این پژوهش، به نتایج زیر دست می‌آید:

الف) امام در باب اجزاء قضیه، یک‌بار با مشهور سیر کرده و از راه ربط داشتن یا نداشتن محکی، تکلیف قضایا و حاکی را مشخص کرده است، و یک‌بار با مبنای خودشان که تبادر و فهم عرفی و عقلایی است، سیر کرده است و در نتیجه، اشکال آیت‌الله مصباح که در بخش دوم این نوشته مطرح شد، به حضرت امام وارد نیست، زیرا اینکه امام از ربط یا عدم ربط داشتن محکی در مورد حاکی نظر داده است، جدلاً للمشهور است و خودشان به این سیر ملتزم نیستند و مبنای خودشان که تبادر و فهم عرفی است، اجنبی از این سیر است.

امام که در همه مراحل ربط را منتفی کرد، چه دلیلی وجود داشت که مانند آیت‌الله مصباح در معقول قائل به ربط نشد؟ به عبارت دیگر، آیا دلیلی که آقای مصباح در قضایای قائل به ربط شده است، موجب نمی‌شود که امام نیز ملزم به این سخن شود؟

پاسخ این است که نه تنها چنین التزامی لازم نمی‌آید، بلکه اصل بیان آیت‌الله مصباح ناشی از خلط وجود ذهنی و وجود فی‌الذهن است. ربط در وعاء وجود فی‌الذهن بین موضوع و محمول (و نسبت حکمیه بنابر پذیرش شأنت تصدیق بودن آن) و نفس برقرار می‌شود. وجود فی‌الذهن معقوله، ربط دارد نه وجود ذهن آن. در وجود فی‌الذهن نیز وجود محمول و موضوع ارتباطی با یکدیگر ندارند تا سخن از ربط و نسبت به میان آید و از طرف دیگر، این وجودات فی‌الذهن اصلاً حاکیوت ندارند و قضیه در این فضا کاملاً منتفی است.

با این توضیحات، روشن می‌شود که بین مختار علامه طباطبایی و حضرت امام هیچ اصطکاک و برخوردی وجود ندارد، زیرا امام برهان وجود ربطی علامه را با برهان دقیق پذیرفته است و از طرفی عامه نیز در قضایای قائل به هوهویت هستند و حکم را به همین معنا تفسیر می‌کنند و فقط باید توجه داشت که علامه نیز همانند امام به عنصر اعتبار قضیه و تفکیک حیث اعتباری و از حقیقت وجود ربطی، تفتن داشته است. ایشان در بحث مشتق در فروع اصالت وجود نهاییه، بساطت و ترکب مشتق را که مربوط به حیث مشتق است، از حیث برهانی جدا کرده اند (طباطبایی: ۱۳۸۸، ۱: ۲۰)؛ در نتیجه، ایشان بسیاری از مسائل را با تفکیک حیثیت حقیقت از اعتبار تبیین کرده است.

نتیجه‌گیری

به اعتقاد علامه طباطبایی، به دلیل ارتباط وجودات فی‌نفسه در خارج، ضرورتاً وجود ربطی در خارج محقق است و در نتیجه، برخلاف بعضی از عبارات آیت‌الله جوادی تحققی ذهنی ندارد و برخلاف تلقی آیت‌الله مصباح، بین

احکام خارج و ذهن خلط نشده است، اما نسبت حکمیه جزء قضایا (در ذهن) نیست و حکم به عنوان فعل نفس، عبارت از جعل محمول برای موضوع و جزئی از تمام اقسام قضایای موجهه است. همچنین به دلیل خارجی بودن مقولات عشر و روابط میان آنها در فضای اصالت وجود متوسط، اعتقاد ایشان به تحقق خارجی وجود رابط، با فرض تحقق خارجی طرفین است و در نتیجه، حتی در صورت تحقق خارجی کیفیات محسوس و نفسانی و معقول ثانی یا عرض تحلیلی بودن سایر مقولات عرضی (طبق اعتقاد آیت الله مصباح) و بر اساس برهان مذکور، وجود رابط نیز در خارج ضرورتاً محقق است. امام خمینی نیز که به تفرع جمیع اقسام قضایا بر واقع معتقد است و از سویی تمام قضایای غیر مؤول را در خارج و ذهن فاقد نسبت و ربط دانسته است، از سوی دیگر به تحقق وجود ربطی با نظر دقیق برهانی در قضایا و مغفول عنه نبودن معانی حرفی معتقد است و در نتیجه، دیدگاه ایشان در این باب با دیدگاه علامه طباطبائی هماهنگ است.

فهرست منابع

۱. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۸ش، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. مقدمه نویسنده: محمد رضا مظفر؛ شارحان: هادی بن مهدی سبزواری؛ محمد حسین طباطبایی و دیگران، بی جا: مکتبة المصطفوی، چاپ دوم.
۲. طباطبایی، محمد حسین. ۱۴۲۰ق، بداية الحکمة. تصحیح و تعلیق: عباسعلی زارعی سبزواری، قم - ایران: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ هفدهم.
۳. _____ ۱۳۸۸ش، نهاية الحکمة. مصحح: عباسعلی زارعی سبزواری، قم - ایران: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم - مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ پنجم.
۴. طباطبایی، محمد حسین؛ مطهری، مرتضی. ۱۳۶۸ش، اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران - ایران: صدرا.
۵. مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۴۰۱ش، آموزش فلسفه. ج ۱، قم - ایران: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ هشتم.
۶. _____ ج ۱، ۱۴۰۱ش، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ پنجم، قم.
۷. _____ ۱۳۹۳، تعلیقة على نهاية الحکمة. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ یکم.
۸. موسوی خمینی، روح الله. ۱۴۱۵ق، مناهج الوصول إلى علم الأصول. ج ۱، محقق: فاضل موحدی لنکرانی، محمد، قم - ایران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.